

رواج شعر فارسی در هند جنوبی در قرن نوزدهم میلادی

تعیین زمان دقیق رواج و گسترش زبان فارسی در هند مشکل است اما می‌توان گفت که در قرن هشتم هجری زمانی که محمد وجیه ادیب، مرید شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی (۱۸ رمضان ۷۵۷ هـ / ۱۳۵۶ م)، خواست کتابی درباره اصول اساسی اسلام به نام مفتاح الجنان را برای استفاده عموم مردم هند تألیف کند، بعد از پی‌بردن به این حقیقت که فارسی در هند رواج گسترده‌ای دارد، مجبور شد اثر خود را به فارسی نگارش نماید. وی علت این کار را چنین توضیح داد:

”چون عوام عربی نمی‌خوانند و از آن محرومند... هر چه فارسی بود، عین آن را از کتاب‌ها نقل کردم و عربی را به فارسی در قلم آوردم تا عوام خلق هم از آن استفاده نمایند“^۱.

رواج زبان و ادبیات فارسی در قرون بعدی به‌ویژه در دوران سلطنت تیموریان هند به اوج خود رسید. در قرن نوزدهم میلادی حکومت تیموریان هند تا حدی رو به زوال گرایید که قاضی فقیر محمد (م: ۱۲۶۰ هـ / ۱۸۴۴ م) مؤلف جامع‌التواریخ که در سال ۱۲۵۰ هـ / ۱۸۳۴ م یعنی در همین دوره ضعف تیموریان نوشته شد، می‌نویسد:

”او (یعنی اکبر شاه دوم) بعد از پدرش به تاریخ ششم رمضان سنه‌الیه (همین سال) قائم مقام پدر گشت و الحال که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه

۱. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۴، ص ۲۴۶۰.

هجریست، تخت‌نشین‌اند، اما پادشاه را در انتظام نظم و نسق امور مملکت دخلی نیست و آن به‌دست کمپنی انگریز (East India Company) است.^۱

زبان و ادبیات فارسی در هند ریشه گرفته بود و به همین دلیل حتی در دوره انحطاط تیموریان هندی و با وجود گسترش زبان و ادبیات اردو، ادبیات فارسی توجه شعرا و نویسندگان را به‌خود جلب می‌کرد و آنها وادار شدند آثاری از زبانهای دیگر را به‌فارسی برگردانند تا خواننده نسبتاً زیادتری داشته باشند. منشی عبدالکریم، مصنف تحفه احباب (تاریخ پنجاب)، مشاهدات خود را درباره رواج فارسی در هند و تمایل هندیها به‌این زبان و آثار آن در قرن نوزدهم میلادی چنین بیان می‌کند:

چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع و مرغوبست، لهذا از اخبار اردو در این زبان ترجمه نمود.^۲

صاحب‌نظری در همین قرن، به‌هر صورت پیش‌بینی کرده بود که درست است که فارسی تاکنون وسیله‌ای برای کسب معاش بوده، و هندیها این زبان را یاد می‌گرفتند، ولی با سقوط سلطنت تیموریان هند، فارسی اهمیت خود را از دست خواهد داد. بنابراین او هشدار داده بود که باید به‌علوم حرفه‌ای توجه شود.^۳ حتی در این دوره که در حقیقت زبان و ادب فارسی در هند آخرین دوره رواج و رونق خود را می‌گذراند، شعرا و ادبایی داشتیم که تبحر علمی آنها در علوم مختلف و مهارت فنی آنها در صنعت شعر به‌حد اعلای خود رسیده بود و اینها بدون هیچ‌ترسی از آینده تاریک فارسی در هند، آثاری به‌فارسی خلق کردند و به‌همین زبان شعر سرودند و درباره فکر و خیال و اندیشه نو در شعر معتقد بودند که:

در عرصه خریدار نماند است وگرنه در پرده غیب‌ست هنوز آنچه بکارست^۴

شعرا این دوره، چنانکه شعرای گذشته فارسی بر شعر خود می‌بالیدند و ادعا می‌کردند که:

۱. جامع‌التواریخ، مقدمه، نواب عبداللطیف، نولکشور، چاپ دوم ۱۸۸۷ م، ص ۲۵۸.
۲. تاریخ پنجاب تحفه احباب، مطبع محمدی، لاهور، ۱۲۶۵ ه، ص ۹۰.
۳. مطلع‌العلوم و مجمع‌الفنون، مقدمه، واجد از هگلی (بنگال)، نولکشور.
۴. آفتاب‌العلماء، قاضی محمد صادق اختر، نسخه شمس‌آباد، ص ۵.

مدح خوان عرفی و شوکت که ز من پیش شدند قدمی پیش از این هر دو سخندان رفتم^۱
 و یا بنا بر علتی که به هر دو زبان فارسی و اردو شعر می سرودند، می گفتند:
 در معرکه شعر و سخن همسر من نیست دارد قلمم از دو زبان تیغ دو دم را^۲
 همچنین شاعری متخلص به رفعت، تعلی نموده که:
 زر کاری خامه تو رفعت در بوته گداخت عسجدی را^۳
 غلام محی الدین شایق به پیروی از رودکی گفته:
 بس که نظمش همچو نظم رودکی دل فروز دوستان آید همی^۴
 شاعری دیگر در این دوره معتقد بود که اگر انوری زنده می بود، از شعر استاد او
 تقدیر می کرد:

همیدون انوری گر زنده بودی به عالم در سخن هایش ستودی^۵
 باید اقرار کرد که در این دوره علاوه بر شعرا و نویسندگان شهیر مثل غالب و
 صهبایی، شعرا و نویسندگان متعدد دیگری داریم که شعر آنها از هر لحاظ قابل تمجید
 و تحسین است و نسبت به شعر فارسی گذشته به هیچ وجه کم ارزش نیست.
 ملاحظه فرمایید که احمدیار خان آفی چه خیال لطیف و نازکی را در این شعر
 گنجانده است:

نمی دانم کدامین غنچه لب شد از چمن آفی که می گیرد به حال گل ز شبنم چشم اخترها^۶
 و یا:

خورده ام از نگه لاله رخان نیشتری که از آن خون زرگ هر مژه جاریست مرا^۷
 همچنین رفعت شعرهایی سروده که می توان درباره کیفیت و تأثیر آنها گفت که از

۱. دیوان اسیر، نولکشور، ۱۸۷۰ م، ص ۱۲۰.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. دیوان رفعت، ذخیره سبحان کتابخانه آزاد، شماره ۵۵۱۱/۹۲ و ۸۹۱، ورق ۵ الف.

۴. کلیات غلام محی الدین شایق، به تصحیح محمود احمد عباسی و محمد حبیب الله، سندهی ادبی
 بورد، ۱۹۵۹ م، ص ۲۹۴.

۵. کان جود: نسخه خطی موزه سالار جنگ، شماره ۵۷۳، ورق ۴۰ ب.

۶. دیوان آفی (نسخه خطی) ذخیره سلیمان کتابخانه آزاد، شماره ۶۸۷/۱۲، ورق ۳ الف.

۷. همان، ورق ۳ الف.

دل برمی‌خیزند و بر دل می‌نشینند. مثلاً:

نوری‌ست بدل جلوه نما، بلکه تو باشی
دردِ دلم افزود ز تدبیر مسیحا
شمعی‌ست به‌کاشانهٔ ما، بلکه تو باشی
درمان من ای روح‌فزا، بلکه تو باشی
دیدم بهره معرفت افروخته شمعی
ای چشم و چراغ عرفا، بلکه تو باشی^۱
برشته هم آنچه در این شعر آورده، قابل توجه است:
برشته جان شیرین داد شاید کوهکن در عشق

که می‌آید صدای درد پایش از کوهسار امشب^۲

پس غالب درست گفته بود که:

هند را خوش نفسانند سخنور که بُوَد
باد در خلوتشان مشک فشان، از دمشان
در قرن نوزدهم میلادی در مرکز اصلی زبان و ادبیات فارسی یعنی هند شمالی،
اردو به تدریج جای فارسی را می‌گرفت و فارسی در درجهٔ دوم قرار می‌گرفت. به عکس
نوابان کرناتک واقع در هند جنوبی که به لقب والجاه شهرت داشتند، خدمات
شایسته‌ای را نسبت به زبان و ادب فارسی انجام می‌دادند و تلاش‌های آنها برای حفظ و
رونق بازار فارسی قابل ستایش است.

آخرین نواب این سلسله نواب محمد غوث خان متخلص به «اعظم» (۱۲۷۲-
۱۲۵۹ هـ/۱۸۵۵-۱۸۴۳ م) مشوق و سرپرست فعال و صمیمی زبان و ادبیات فارسی
بود. وی شاعری شیوا بیان و نویسنده‌ای چیره‌دست بود. درحالی‌که نواب اعظم دست
نشاندهٔ انگلیسی‌ها بود، ولی اینها موفق نشدند در راه سخاوتش برای تشویق علم و ادب
موانعی ایجاد کنند. اعظم یک‌بار استاد خود سید ابوسعید مخاطب به ابوطیب خان
متخلص به «والا» را از راه قدردانی به نقره سنجیده به او بخشید. به قول سید مرتضی بینش
که این استاد نواب را دیده بود «از بس که لحیم و شهیم بود، وزنش برابر هفت هزار
روپیة عالمگیری شد»^۳.

۱. دیوان رفعت (خطی) کتابخانهٔ اورینتل خدابخش، شمارهٔ ۶۲۰/۴۳۱، ورق ۱۲۵ ب.

۲. دیوان برشته (خطی) ذخیرهٔ حبیب گنج کتابخانهٔ آزاد، شمارهٔ ۱۱/۶۸۶، ورق ۳۹ ب.

۳. اشارات بینش، سید مرتضی بینش، مرتبه دکتر شریف حسین قاسمی، ایندو پرشین سوسائتی، ۱۹۷۳ م، ص ۹-۱۱۸.

اعظم دو تذکره شعرای فارسی‌گو را به‌نامهای صبح وطن^۱ و گلزار اعظم^۲ تألیف کرد. صبح وطن شرح‌حال نود و دو شاعر فارسی‌کرناتک است که مؤلف تألیف آن را در سال ۱۲۵۶ هـ/م ۱۸۴۰ م آغاز کرد و در سال ۱۲۵۸ هـ/م ۱۸۴۲ م به‌پایان رسانید. غلام موسی رضا رایق ملقب به «حکیم باقر حسین خان» (م: ۱۲۴۹ هـ/م ۱۸۳۳ م) تذکره‌ای به‌نام گلدسته کرناتک^۳ را به‌رشته تحریر آورده بود که حاوی شرح‌حال هفتاد نفر شاعر اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی در کرناتک است. تألیف این تذکره در سال ۱۲۱۰ هـ/م ۱۷۹۵-۶ م آغاز شد و درست بعد از سی سال در ۱۲۴۰ هـ/م-۱۸۲۴ م به‌پایان رسید.

نواب اعظم چون این تذکره را مطالعه کرد، متوجه شد که در شرح احوال شاعران از مؤلف اشتباهاتی سرزده است. بنابراین برای جبران این کمبود، صبح وطن خود را تألیف نمود. نواب اعظم در تألیف این تذکره به‌گلدسته کرناتک توجه داشته و از آن استفاده کرده است.^۴

گلزار اعظم تذکره دیگر شعرای معاصر تألیف همین نواب است که در ظرف مدت کوتاه دو سال در ۱۲۶۹ هـ/م ۱۸۵۲-۳ م به‌تکمیل رسید.

برای ارزیابی حتی اجمالی تلاش‌های شعرا و ادبا و علمای قرن نوزدهم در کرناتک و دیگر قسمت‌های هند جنوبی باید کتابی مفصل نوشته شود و در این مقاله مختصر نمی‌شود به‌همه اطلاعات و تفصیلات و گزارشات اشاره کرد، بنابراین تنها به‌شرح مجلس مشاعره ای (مجلس شعرخوانی) که در کرناتک برگزار می‌شد اکتفا می‌شود. فعالیت‌های این مجلس، نشانگر حمایت صمیمی نواب محمد غوث خان اعظم و اهل کرناتک از زبان و ادبیات فارسی است.

۱. صبح وطن، مطبوعه مدراس، ۱۲۵۸ م.

۲. گلزار اعظم، مطبوعه مدراس، ۱۲۷۲ م.

۳. نسخه خطی کتابخانه انجمن آسیایی بنگال، شماره ۷۶۶.

۴. اشپرینگر: فهرست نسخه‌های خطی عربی، فارسی و هندوستانی در کتابخانه‌های پادشاهان اوده،

سید مرتضیٰ بینش نویسنده‌ای بزرگ و شاعری معروف و عضو فعال مجلس مشاعره بود که گزارش مفصل این مجلس را در تذکره خود «اشارات بینش» که تألیف و تدوین آن در سال ۱۲۶۵ هـ/ ۱۸۴۸-۹ م به پایان رسید، داده است.

نواب اعظم مجلس مشاعره را در سال ۱۲۶۲ هـ/ ۱۸۴۶ م تشکیل داد. شرکت در این مجلس بدون اجازه نواب امکان‌پذیر نبود. دو نفر از جمله اعضای مجلس، به‌عنوان حکم در رأس این مجلس قرار داشتند. یکی از اینها شیرین سخن خان بهادر متخلص به‌راقم و دیگری مولوی میران محی‌الدین قادری متخلص به «واقف» بود. سید محمد متخلص به «خالص» مقام منشی‌گری مجلس مشاعره را به‌عهده داشت.

این مجلس هفته‌ای یک بار برگزار می‌گردید. مصرع طرح اعلام می‌شد و شعری که اجازه شرکت در این مجلس داشتند، مجاز به خواندن شعر خود بودند. نواب اجازه داده بود که اگر کسی درباره شعر و یا اشعار خوانده شده در مجلس، ایرادی یا اعتراضی دارد، مطرح کند. برای حل اشکال ادبی بحث و مباحثه‌ای بعمل می‌آمد. اعضای مجلس مشاعره درباره ایراد مطرح شده، نظر خود را اظهار می‌کردند. بعد از شور و بررسی مسئله حل می‌شد. به‌عکس، اگر شور و مشورت به‌درازا می‌کشید و حل فصل مسئله مشکل به‌نظر می‌آمد، حضار مجلس به‌دو نفر حکم مجلس رجوع می‌کردند. اینها نظر خود را ابراز می‌نمودند و مسئله حل می‌شد. بعضی اوقات هم اتفاق می‌افتاد که اشکال و یا مسئله‌ای که مطرح شده بود، با وجود دخالت حکمها رفع نمی‌شد. در این صورت به‌نواب اعظم مراجعه می‌کردند و نظر نواب برای همه قابل قبول بود.

مجلس مشاعره در محل ویژه‌ای برگزار می‌گردید. علاوه بر شعرا، دانشمندان، مستخدمین نیز در لباسهای زرق و برق برای انجام وظیفه در مجلس حضور داشتند و از شرکت‌کنندگان پذیرایی مفصل به‌عمل می‌آوردند زیرا که این مجلس عادی نبوده بلکه نوابی و یا والی منطقه‌ای آن را برگزار می‌کرد که خودش هم شریک آن مجلس بود. انواع خوردنیها و نوشیدنی‌ها تدارک دیده می‌شد. مرتضیٰ بینش این مجلس را در یک رباعی توصیف نموده و آن را به‌غزلی تشبیه کرده است:

گفتم غزل، این بزم سخن را به‌مثل هریک بی‌تیش خوش است، بی‌عیب و خلل

شد مطلع او اعظم و مقطع راقم واقف و قدرت، دو فرد چیده ز غزل^۱ قبلاً اشاره شد که شور و بحثهای ادبی درباره شعرهایی که در این مجلس قرائت می‌شد، صورت می‌گرفت. این مباحث ادبی گاه‌گاهی غیرقابل حل^۲ هم می‌شد و این بن‌بست ادبی، موجب ناراحتی و رنجش خاطر می‌گشت. شاعری که شعرش مورد ایراد قرار می‌گرفت، مجلس را ترک می‌گفت و دیگر در مجلس شعرخوانی شرکت نمی‌کرد. در یکی از جلسات بعضی از حاضرین درباره شعرهای سید ابوسعید متخلص به «والا» که استاد نواب اعظم بود، سخت انتقاد کردند. به قول شاهدعینی: طبع غیورش نپسندید، با واقف که حکم مشاعره بود، مباحثه سخت کرد و چون مسئله به نظر «والا» حل نشد، او دیگر در این مجلس شرکت نکرد.

برای توضیح و گزارش مباحث ادبی و علمی که در این مجلس مطرح می‌گردید، مناسب است پیش‌امدی نقل شود که یکی از شرکت‌کنندگان در مجلس نسبت به ثاقب بازگو کرده است:

روزی در مشاعره بندگان عالی، غزل خویش می‌خواند، چون به این بیت رسید:
 ز فرط آبرو، مانند آتش سرکشی دارد اگر خاکم کند بر باد، زلف عنبر افشانی
 واقف که حکم مشاعره بود، فرمود که در اشعار شما رعایت لفظی بیشتر می‌باشد، مگر در این بیت رعایت عنبر نکرده‌اید. ثاقب بعد اندک تأملی سر برآورد و گفت که اگر حرف شرط است، در مشام نازک دماغان بویی از مناسبت می‌دارد و این قدر رعایت کافی است. جناب بندگان عالی، جواب او را پسندیدند و بارها به زبان درفشان بندگان عالی مورد تحسین می‌شد.

اهل مجلس انتقاد و اعتراض بی‌جا و بی‌اساس را تحمل نمی‌کردند. مولوی محمد واصف تذکره‌ای به نام معدن الجواهر تألیف کرد و اشعار ناصر علی سرهندی را مورد انتقاد قرارداد. نواب اعظم این عمل واصف را نپسندید و او را از عضویت مجلس مشاعره محروم ساخت. اعظم در تذکره گلزار اعظم خود جواب مدلل اعتراضات واصف را داده است. همچنین خود شیرین سخن خان راقم که رئیس مجلس بود،

۱. اشارات بینش، مقدمه مؤلف، ص ۴۰.

عکس‌العمل خود را نسبت به اعتراضات واصف در رساله‌ای به‌عنوان «ذوالفقار علی» ثبت نمود. واصف بعد از توجه به این اعتراضات صاحبان نظر، جرأت نکرد که تذکره خود را منتشر کند. بنابراین «ذوالفقار علی» نیز از نیام بیرون نیامد. به هر صورت مجلس مشاعره مدت طولانی ادامه پیدا نکرد و به قول یک نفر عضو مجلس:

”روزی قادر حسین جوهر در مجلس مشاعره شرکت کرد. ورودش چنان نحس بود که این مجلس دیگر هیچ‌وقت تشکیل نشد. به خاطر این اتفاق ناجور، مردم از راه ظرافت و شوخی او را «جوهر زمرد قدم» می خواندند.“

منابع

۱. آفی، احمدیار خان: دیوان آفی (نسخه خطی) ذخیره سلیمان کتابخانه آزاد، شماره ۶۸۷/۱۲.
۲. احمد منزوی: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۵ م، ج ۴.
۳. اختر، قاضی محمد صادق: آفتاب عالم‌تاب، نسخه شمس‌آباد.
۴. اسیر شهرستانی، میرزا جلال‌الدین: دیوان اسیر، نولکشور، ۱۸۷۰ م.
۵. اشپرینگر: فهرست نسخه‌های خطی عربی، فارسی و هندوستانی در کتابخانه‌های پادشاهان اوده، کلکته، ۱۸۵۴ م.
۶. اعظم، سراج‌الدوله نواب محمد غوث خان: صبح وطن، مطبوعه مدراس، ۱۲۵۸ م.
۷. اعظم، سراج‌الدوله نواب محمد غوث خان، گلزار اعظم: مطبوعه مدراس ۱۲۷۲ م.
۸. برشته لکهنوی، میرزا محمد حسین معروف به «آغا برشته»، دیوان برشته (نسخه خطی) ذخیره حبیب گنج کتابخانه آزاد، شماره ۱۱/۶۸۶.
۹. پیش مشهدی، سید مرتضی: اشارات بینش، مرتبه دکتر شریف حسین قاسمی، ایندو پرشین سوسائتی، دهلی، ۱۹۷۳ م.
۱۰. رایق مدراسی، غلام علی موسی رضا مخاطب به «حکیم باقر حسین خان»: گلدسته کرناتک، نسخه خطی کتابخانه انجمن آسیایی بنگال، شماره ۷۶۶.
۱۱. رفعت، غلام اشرف خان: دیوان رفعت (نسخه خطی) کتابخانه اوریتل خدابخش، شماره ۶۲۰/۴۳۱.
۱۲. رفعت، غلام اشرف خان: دیوان رفعت، ذخیره سبحان کتابخانه آزاد، شماره ۵۵۱۱/۹۲ و ۸۹۱.

۱۳. شایق، غلام محی الدین: کلیات شایق، به تصحیح محمود احمد عباسی و محمد حبیب الله، سندهی ادبی بورد، ۱۹۵۹ م.
۱۴. عبدالکریم، منشی: تاریخ پنجاب تحفه احباب، مطبع محمدی، لاهور، ۱۲۶۵ هـ.
۱۵. عبداللطیف، نواب: جامع التواریخ، مقدمه، نولکشور، چاپ دوم ۱۸۸۷ م.
۱۶. محمد اشرف، حاجی: فهرست نسخه خطی موزه و کتابخانه سالار جنگ، تذکره صبح وطن، کان جود، ۱۹۶۶ م، ج ۲، شماره نسخه ۵۷۳.
۱۷. واجد از هگلی (بنگال): مطلع العلوم و مجمع الفنون، نولکشور.